Source:

<http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/01/120114_l44_tudeh_party_betrayal.shtml>

Accessed: 01/11/12

This is an analysis of Tudeh and the concept of betrayal. It starts with questioning this concept ad the roots of such perceptions over this party.

حزب توده و مسئله خیانت

حشمت حکمت

روزنامه نگار و پژوهشگر فرهنگی

حزب توده ایران شاید بحث‌برانگیزترین حزب در ایران است، و اولین صفتی که همیشه به دنبال آن آمده است، به دلیل روابطی که با حزب کمونیستی شوروی داشت، "خیانت" است. حزب توده این اتهام را پیوسته رد کرده است.

این حزب با قدمت که فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذارد، در کنگره‌ دوم‌ اردیبهشت ۱۳۲۷، خود را "مارکسیست‌-لنینیست"‌ معرفی‌ کرد. و باید گفت برگزیدن این ایدئولوژی، سرآغاز اتهامات به آن بود. اما چرا همیشه حزب توده متهم به خیانت می‌شود؟ ریشه این نگرش چیست؟ بهتر آن است که واژه خیانت را کنار بگذاریم و به مجموعه تعارضات و پیچیدگی‌ها در ذات خود مارکسیسم-لنینیسم بپردازیم.

این نوشته بدون توجه به اتهام خیانت می‌خواهد نشان دهد که تعارض موجود در مارکسیسم-لنیسنیسم و مسکوت ماندن آن تعبیر به خیانت شده است. هرچند دلایل دیگری نیز می‌تواند به این اتهام مترتب باشد.

مارکسیسم-لنینیسم، یک ایدئولوژی کمونیستی بود که لنین بر مبنای اندیشه‌های مارکس، آن را تاسیس کرد. لنین معتقد بود که یک حزب پیشتاز برای پیشبرد جهانی انقلاب لازم و ضروری است. به همین دلیل بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ حزب کمونیستی با اعضای کشورهای شورا تشکیل شد که سانترالیسم دموکراتیک بود. اتحادیه جماهیر شوروی اولین دولت کمونیستی در جهان بود، بنابراین خود را برای گسترش کمونیست و سرنگونی سرمایه‌داری در سطح جهان، پیشتاز و برای خود هژمونی انقلاب جهانی قائل بود.

محمدعلی عمویی، از آخرین اعضای کمیته مرکزی حزب توده که قریب سی سال زندان تحت دو نظام پهلوی و جمهوری اسلامی را در کارنامه خود دارد، معتقد است "چالش‌ ایدئولوژیک‌ از همان‌ آغاز شروع‌ شده‌ بود، اما از آنجایی‌ که‌ نظام‌ حکومتی‌ متکی‌ بر حزب‌ کمونیست‌ و ایدئولوژی‌ مارکسیسم‌-لنینیسم‌ تنها در اتحاد جماهیر شوروی‌ به‌ وجود آمده‌ بود هر حزبی‌ در هر کشوری‌ که‌ بر مبنای‌ این‌ ایدئولوژی‌ شکل‌ می‌گرفت‌ متهم به‌ روسی‌ بودن‌ می‌شد.چالشی‌ که‌ از همان‌ آغاز نسبت‌ به‌ حزب‌ توده‌ ایران‌ توسط‌ سایر نیروها شکل‌ گرفت‌ و به‌ وسیله‌ انگلستان و عواملش‌ در ایران‌ به شدت‌ تبلیغ‌ می‌شد." او همچنین معتقد است که حزب توده رابطه "همبستگی" با شوروی داشته است نه رابطه وابستگی.

احزاب یا گروه‌هایی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌دانستند، تحلیل خود را بر این بنا کرده بودند که چون تنها یک حزب کمونیستی در جهان، دولتی تشکیل داده است که ایدئولوژی آن مارکسیست لنینیستی است، با استعانت از آن می‌توانند افکار انقلابی خود را پیش ببرند و دولت‌های وابسته به سرمایه‌داری را از پا درآورند و هم انقلاب را فراگیرتر کنند.

از سویی دیگر باید به شرایط جهانی و ژئوپولتیک هر منطقه نیز توجه نشان داد. یک حزب یا گروه که معتقد به انقلابی جهانی علیه سرمایه داری بود، چگونه می‌توانست بدون حمایت کشورهای انقلابی به جلو حرکت کند؟ مشکل اصلی به این برمی‌گشت که گروه‌های مارکسیستی و چپ به انترناسیونال اعتقاد داشت یعنی همانطور که در "مانیفیست کمونیست" اثر مارکس و انگلس هست، چاره کار اتحاد کارگران جهان است.

اما از سویی دیگر کارگران دارای ملیت‌های گوناگونی هستند و بحث ناسیونالیسم پیش می‌آید. این سوال پیش می‌آید که چگونه وقتی یک انقلاب در کشوری با مرزهای جغرافیایی محدود و مشخص رخ می‌دهد که دارای منافع ملی است، می‌تواند چنان عمل کند که هم منافع ملی خود و هم منافع ملی کشوری دیگر را حفظ کند و البته عموما در نقشه ژئوپلیتیک، این منافع بر اساس اصل زیاده‌خواهی معمولا در تضاد با هم قرار می‌گیرند.

انقلاب اکتبر در محدوده جغرافیایی مشخصی روی داد بنابراین نمی‌توانست به ناسیونالیسم خود متکی نباشد و حزب حاکم آن نیز برای خود هژمونی قائل بود، جهان نیز به سمت دو قطبی ‌شدن حرکت می‌کرد، در این شرایط تعارض انترناسیونال و ناسیونالیسم نیز مورد بحث نبود، بنابراین احزابی که خود را همبسته با حزب شوروی می‌دانستند، نمی‌توانستند به این تعارض بپردازند. به همین خاطر در زمان فروپاشی شوروی این تعارض یکبار دیگر سر بیرون آورد و جمهوری‌های خودمختار شکل گرفت.

گروه‌های مارکسیستی معمولا این عقیده مارکس را نادیده گرفته بودند که هر کشوری باید به مرحله‌ای از رشد نیروهای تولیدی خودش رسیده باشد، و تا حدی از تولید برخوردار شده باشد در غیر این صورت اگر انقلابی رخ دهد، تکرار اسفناک روش قبلی است. در این صورت ابزار تولید اجتماعی نمی‌شوند بلکه فلاکت و کمبود، اجتماعی می‌شوند.

بنابراین شکل‌گیری یک دولت کمونیستی به عنوان هژمونی بدون توجه به ظرفیت‌های محدوده جغرافیایی، نقض انقلاب سوسیالیستی جهانی است. زیرا در این صورت می‌توان چالش ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم را از بین برد.

این بی‌توجهی،‌ نتیجه‌ای جز قبول هژمونی یک حزب در یک کشور نداشت. احزاب و گروه‌های چپ نمی‌توانستند هژمونی حزب شوروی را به عنوان همسایه شمالی خود نپذیرند، بدون حمایت آن نمی‌پنداشتند که می‌توانند انقلاب سوسیالیستی را شکل دهند.

موقعیت ژئوپلیتیک ایران در آن دوره نیز نقش مهمی بازی می کرد. کودتای بیست و هشت مرداد شاهدیست بر این مدعا که در آن مقطع تاریخی یا می‌بایست انقلاب سوسیالیستی با حمایت کشوری کمونیستی اتفاق می‌افتاد یا ایران تحت تکفل انگلیس یا آمریکا قرار می‌گرفت.

همچنین تعارض بین درونمایه مرام مارکسیسم-لنیسنیسم با موازنه‌های سیاسیِ عملگرانه‌ای که هر کشوری بر اساس منافع ملی خود پیشه می‌کند، از جمله تعارضاتی بود که گروه‌های چپ به آن توجه نشان نمی‌دادند. دلیل انشعاب در حزب توده و تشکیل یک گروه دیگر به رهبری خلیل ملکی دال بر این تعارض است.

حزب توده متهم به خیانت شد اما تقریبا هیچگاه تعارضات موجود در مرام آن مورد بحث قرار نگرفت، تعارضاتی مانند ادعاهای انترناسیونالیستی بی‌توجه به الزامات ملیت‌گرایی؛ نایکسان رشد کردن نیروهای تولیدی در کشورهای همسایه و چگونگی هژمونی و پیشتازی یک حزب؛ و موقعیت ژئوپلتیک و موازنه‌های سیاسی عملگرانه که حافظ منافع ملی یک کشور است.

مجموع این دلایل اتهام خیانت را در برداشت، هرچند انگلستان هم مدام وابستگی حزب توده به شوروی را تبلیغ می‌کرد. اما در هر صورت حزب توده بدون توجه به مرامنامه خود به عنوان تنها ایدئولوژی ممکن هیچگاه نتوانست از پس این اتهام تاریخی برآید.